

# نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

زمان: پنجشنبه ۲۷ آبان سال ۱۴۰۰

عنوان: ایران درودی

اعضای میزگرد: ریحانه اتحاد، تکتیم نعیمی، امیر هوشنگ اردلان و محمدمهدی محمودی

## چکیده‌ای از سخنرانی‌ها:

**محمودی:** سلام عرض می‌کنم خدمت عزیزان از اندیشکده‌ی هرم پی با نشست یکصد و هفتاد و یکمین با موضوع ایران درودی هنرمندی که بسیار قوی بود و ما را گذاشت و رفت، عزیزی که نقاش، نویسنده، کارگردان، هنرمند و استاد دانشگاه بود. روحشان شاد و یادشان همیشه گرامی.

## صحبت‌های بانو "ایران درودی" در برنامه شوکران

جهان که به خاطر انسان آفریده شد و انسان از خواب غار برآمد تا زمزمه‌ی ملکوت را تجربه کند و جهان را از عشق خود سرشار سازد سلطه‌ی بودن، رازی دارد که تنها آب، خاک، آفتاب و باد آن را می‌داند.

**محمودی:** ایران درودی آثار و خاطرات بسیار زیادی را برای ما گذاشت و از بین ما رفت. در این نشست دعوت کردیم از سه بزرگوار به طرق مختلف با این عزیز همکار بودند، آشنا بودند و خودشان هنرمند، عکاس، نقاش، معمار و پژوهشگر هستند، می‌خواهیم دیدگاه‌های خودشان را در خصوص ایران درودی برای ما تعریف کنند و در میان بگذارند در خدمت تکتیم نعیمی، ریحانه اتحاد و هوشنگ مهراردلان هستیم از خانم نعیمی شروع می‌کنیم اول بفرمایند که چه آشنایی دارند و چه صحبتی دارند، بفرمایید.

**نعیمی:** عرض سلام و ادب دارم خدمت بزرگواران آقای دکتر محمودی، آقای مهندس اردلان و خانم مهندس اتحاد و بینندگان عزیزتان خیلی ممنون از دعوتتان امیدوارم آن‌جور که باید و شایسته است بتوانم در خدمتتان باشم. آشنایی من با خانم درودی برمی‌گردد به بیست و دو سال پیش یک دوستی ایجاد شد ولی معاشرت شدیدتر و عمیق‌تر ما حدود ۶ سال است یعنی بود، هنوز من عادت ندارم به فعل گذشته. من مدیر برنامه‌ی ایشان بودم و در واقع مونس و همنشین هر روزه‌ی بانو، خوب برای من این سعادت بود و بزرگ‌ترین شانس زندگی‌ام بود که به من رو کرد، که روزانه من کنار یک اسطوره بودم و از او بسیار آموختم، کنار او بزرگ شدم و الان خیلی متأسفم که او را ندارم.

**محمودی:** روحشان شاد، خانم اتحاد، در خدمت شما هستیم.

**اتحاد:** سلام عرض می‌کنم خدمت شما آقای دکتر و خانم دکتر نعیمی عزیز و استاد عزیزم آقای مهندس اردلان. اصلاً فکر نمی‌کردم روزی در این جایگاه باشم و در مورد بانو ایران درودی بخواهم صحبت کنم. مسئولیت بسیار سنگینی است امیدوارم که بتوانم در حد لیاقت و شایستگی ایشان صحبت کنم. من بانو ایران درودی را از دی ماه ۹۷ می‌شناسم یعنی می‌توانم بگویم رابطه نزدیکم از

دی ماه ۹۷ با ایشان شروع شد و آن هم به خاطر طراحی مجموعه جواهراتی که الهام گرفته شده از تابلوهای ایشان بود و با ایشان ملاقاتی داشتم که اتفاقاً در آن ملاقات خانم دکتر نعیمی هم تشریف داشتند و این ملاقات باعث شد که تا این روزها من همنشین با ایشان باشم و روزها و شبهای زیادی را در کنار ایشان سپری کنم شنونده‌ی نصیحت‌ها و صحبت‌های ایشان باشم و درس‌های بسیار بزرگ و ارزشمندی را از ایشان گرفتم و روزهایی هستند که هیچ‌وقت دیگر برای من تکرار نمی‌شود و تبدیل شده است به یک خلأ بسیار عمیق در قلبم و ساعت‌ها و روزهای آن بسیار بسیار برای من ارزشمند بود.

**محمودی:** هوشنگ مهراردلان دو عزیزی که بسیار جوان‌تر از من و شما هستند، خاطراتشان را گفتند که به چه صورت ارتباط داشتند با ایران درودی شما بفرمایید.

**مهراردلان:** بنام یگانه یکتا، مهربانی بود و میهن نام بود هر سلامش جای صد پیغام بود مهربانو بود و بس مهرآفرین نام ایران، دختر ایران زمین. در دو بیت از سروده‌ایی که من در همان شب هفتم هجرت ایشان سرودم فکر می‌کنم توانسته باشم با کوتاه‌ترین بیان غنی‌ترین حرمت را از این بزرگوار بجا آورده باشم، از دیدگاه من مهربانو ایران‌دخت درودی یک چهره‌ی به معنای واقعی کلمه ماندگار است و چهره‌ایی است که بعد از هجرتش تازه خواهیم فهمید مهربانویی چه مقامی دارد و این بانو چه شخصیتی به این هویت بخشیده است. آنچنان که من شانس دارم با خانم مهندس ریحانه اتحاد به دلیل هم حرفه بودن خیلی در جریان نشست‌ها و دیدارهایشان قرار گیرم و آخرین خاطره‌ام را ریحانه شاهد است. دست‌بوسی بود که از ایشان در مرحله‌ی سوار شدن به اتومبیل داشتند آخرین دیدار من دست‌بوسی ایشان بود و خیلی هم تعجب کردند که این پیرمرد آشفته از لای جمعیت چه از من می‌خواهد و دستشان را بوسیدم این خاطره‌ی زیبایی بود، حرف زیادی من ندارم حرف من شاید همین هفت بیت سروده‌ایی باشد که تقدیم کردم به محضر شما، امشب و هر ترتیبی که لازم باشد اضافه خواهد شد و تک تک تصویری که به حرمت ایشان من به یادگار تقدیم می‌کنم به همه‌ی عزیزان، بزرگترین ویژگی که من در شخصیت این بزرگوار دیدم باور کنید مراسم سوگواری ایشان اصلاً حالت سوگواری نداشت و مانند بدرقه بود نمی‌گویم غم نبود ولی من فراق را احساس کردم من به ریحانه دختر خوانده‌ی ایشان که الان هم اینجا صدای من را می‌شنود گفتم و این را عیناً نوشتم برایشان که مانند بدرقه بود، بانویی بود قدرتمند عمیقاً ایرانی و عمیقاً نگاهش آئینی و باستانی بود. چرا این را می‌گویم؟ من ادعای نقاشی ندارم اما به‌رحال با کارهای بزرگوار عصر معاصر آشنایی داشتم، اگر بخواهم ایران درودی را مقایسه کنم با یک نقاش با هیچ نقاشی قابل مقایسه نیست اما در یک ویژگی من یک مثال دارم و او سهراب سپهری سپید نام است. سهراب را ما نه می‌توانیم بگوییم نقاش شاعر و نه می‌توانیم بگوییم شاعر نقاش و چنان این دو هنر به هم آمیخته بود که جدا کردنش میسر نبود در مورد شادروان ایران درودی می‌توانم بگویم که او نقاش معمار بود من در کارهایش به‌عنوان یک معمار بی‌ادعا، یک فضا و یک افقی می‌دیدم در اکثر تابلوهایش و گذشته‌ی ما را، گذشته‌ی آیینی ما را نشان می‌داد با بارش نور، نور در کارهای این بزرگوار قوی‌ترین پیامش بود، نور یعنی امید، من شنیده بودم از اطرافیان‌شان به‌خصوص الان شاهد عادل من خانم مهندس ریحانه اتحاد است و در تمام کلماتشان حتی در اوج بیماریشان تأکید به امیدوار بودن داشتند و اجازه‌ی ناامیدی را نمی‌داد و چنین شخصیتی برای من یک شخصیت فاخری بود.

الان هم اگر من حضور پیدا کردم فقط به‌عنوان یک سمت کوچک که من به آن آیین‌داری می‌گویم آیین‌داری کلام شما خانم نعیمه عزیز و خانم ریحانه اتحاد عزیز این دو بگویند، به‌عنوان محرمین آن عزیز ما هم بشنویم و گاه من هم آیین‌داری کنم، آیین‌داری

را من بی افزایش یک پیشه‌ی خیلی محترم بود در دربارهای گذشته موقعی که یک شخصیت با لباس برایش طراحی می‌کردند خوب یک تیم این کار را می‌کردند، با بهترین مصالح لباس را که می‌پوشاندند و آن شخصیت کامل می‌شد آینه‌دار اجازه داشت که آینه را بیاورد و جلوی آن چهره بگیرد که خود را ببیند که معمولاً آن آراستگی و اینها یک انعام درخشانی را می‌گرفت من امروز آمده‌ام آینه‌داری این دو بزرگوار را کنم این دو مهربانو و از شما هم سپاسگزارم که در صد و هفتاد و یکمین نشست‌تان ما را سهیم کردید.

**محمودی:** تمنا می‌کنم با صحبتی که شما سه بزرگوار داشتید، راحت‌تر صحبت کنیم از خانم نعیمی سؤال می‌کنم، دلیل اصلی که ایران درودی تا آخر عمرش در بین جامعه‌ی هنری مطرح بود و هیچ‌وقت کم‌رنگ نشد چه چیزی می‌توانست باشد به نظر شما خصوصیات و رفتار و تفکر و اخلاقش بود و یا چیز دیگری داشت.

**نعیمی:** خواهش می‌کنم من از خودشان مطلبی را نقل قول می‌کنم خدمت‌تان، خانم درودی می‌گفتند من حسادت‌ها را نمی‌شناسم و هرگز بار حسادت را بر دوش نکشیدم خودم را هرگز با هیچ هنرمندی مقایسه نکردم و نمی‌کنم. ببینید وقتی که یک انسان فارغ می‌شود از مقایسه طبعاً یک رابطه‌ی انسانی بین خودش و همکارش ایجاد می‌شود و طبعاً ایشان به تمام همکارانشان احترام می‌گذاشتند و اصولاً انسانی بودند که روابط اجتماعی بسیار قوی داشتند و بسیار متواضع بودند یعنی در نامه‌نگاری و در تلفن و در ارتباطات بسیار متواضعانه می‌نوشتند، خوب شما وقتی که رفتار و تواضعی داشته باشی احساس حسادت در رفتارت نباشد این یک رابطه‌ی انسانی را شکل می‌دهد و ایشان خاطراتشان را تعریف می‌کردند برای من و می‌گفتند که یک نمایشگاه گروهی بود در پاریس و آمدم دیدم که آن اثر من جای نامناسبی نصب شده است، در فضا و به گالری‌دار شکایت کردم و گفتم این جایگاهی نیست که در شان اثر یک هنرمند باشد و من گفتم شما هر کدام از آثار را می‌خواهید بگویید من پایین می‌آورم و کار شما را می‌گذارم و این حرف را که زد من با واکنش شدیدتری با او برخورد کردم و گفتم من کار کدام همکار را پایین آورم و کار خودم را بالا ببرم همکار من هم مانند خود من است و هیچ فرقی نمی‌کند و شما به‌طور کلی چیدماتان اشتباه بوده است و هرگز کار هیچ‌کدام از همکارانشان را سرزنش نکردند و هرگز اصلاً مقایسه نمی‌کردند که نیازی به این کار داشته باشند برای همین می‌گفتند من در کار خودم بهترین خودم باشم و دیگران هم آزادند هر نوعی که بخواهند کار می‌کنند این است که خوب اصولاً آدم محبوبی بودند چه در بین جامعه‌ی هنری چه در بین مردم.

ایشان خیلی نوشته‌هایشان و سخنانشان خیلی پراکنده شد بین همه و همه اینها را می‌شنیدند و می‌دیدند خصوصاً با کتاب در فاصله دو نقطه که به چاپ سی و یکم رسید مردم یک توصیفی از ایران درودی را داشتند ولی ما در مواجهه با بسیاری از هنرمندان یک چیزی می‌شنویم و وقتی مواجه می‌شویم تصویر دیگری می‌بینیم و این شدیداً آدم را سرخورده می‌کند ولی ایران درودی همانی بود که می‌گفت و این صداقت رفتار را وقتی شما می‌دیدید وقتی در خصوصی‌ترین حالات ایشان را می‌بینی در خشم، ناراحتی در هر حالتی، ایشان باز همانی بود که ویتربینش بود و این انطباق آن درونیات و گفته‌ها باعث می‌شد که ایشان یک شخصیت محبوب بود، همیشه اتفاقاً خودش این سؤال را می‌کرد. مثلاً اساتیدی که تشریف می‌آوردند منزلش و فلسفه خوانده بودند یا دارای تفکری بودند انسان‌های ارزشمند و خودش همیشه صادقانه می‌پرسید و می‌گفت چرا من را دوست دارید؟ و من بارها و بارها از انسان‌های مختلف شنیدم چون شما همان هستید که می‌گویید و به نظر من این خیلی ارزش داشت برای یک انسان.

**محمودی:** ببینم خانم اتحاد نظرشان چیست و شما چه نگاهی دارید؟

**اتحاد:** خوب به نظر من بانو ایران درودی تا این اندازه‌ایی که من توانستم ایشان را بشناسم مجموعه‌ایی از همه چیز بودند و شما

نمی‌توانید بگویید محبوبیت بانو به خاطر نقاشی‌هایشان بود، یا به خاطر رفتار، یا شخصیتشان بود. بانو ایران درودی مکمل همه چیز بودند نقاشی و رفتار و شخصیتش این دو کنار هم، بانو ایران درودی را تعریف می‌کرد، حتی خاطراتشان هم که بخوانید یک‌جا در گالری پاریس که بودند به یک آقایی می‌گویند که ای کاش نقاش را از نقاشی‌هایش بیشتر دوست داشتند و بانو ایران درودی دقیقاً به این هدف رسید و به این خواسته و آرزو رسید و می‌توانم این پیام یا درس شمس تبریزی بزرگ را بگویم، عمل، عمل دل، خدمت، خدمت دل، بندگی، بندگی دل، زبان ذاکر، دل شاکر، تن صابر، بانو ایران درودی همه‌ی اینها را داشت من تمام اینها را می‌دیدم و لمس می‌کردم و می‌دیدم در شخصیت‌شان که به چه صورت رفتار می‌کنند و طبق گفته‌ی خانم نعیمی عزیز صداقت داشتند و همان چیزی بودند که نشان می‌دادند و هیچ نقابی نداشتند چه در نقاشی و چه در رفتار و شخصیت‌شان و همیشه در دیدارهایشان با هر شخصی که من آن روزهایی که حضور داشتم هر کس را که برای اولین بار می‌دیدم سریع از شخصیتش و از زیبایی‌هایش تعریف می‌کردند و همیشه می‌گفتند که من در آدم‌ها و انسان‌ها چه دوست نزدیک چه بیگانه و چه غریبه، زیبایی‌هایش را می‌بینم، زیبایی‌هایش را بیان می‌کنم و هیچ‌وقت عیب‌های طرف را نمی‌بینم و گذشت می‌کنم و رد می‌شوم و همین باعث می‌شد که دامنه‌ی ارتباطات‌شان وسیع باشد چون خود من هم ضعف‌هایی دارم و زیبایی‌های همه را می‌بینم که در مجموع رفتار و اخلاق‌های انسانی باشد و همین باعث می‌شد که روز به روز محبوب‌تر باشند. مخصوصاً در این چند سال اخیر که وارد فضای مجازی شدند و در اینستاگرام حضور داشتند این محبوبیت خیلی بیشتر شد چون بانو غیر از نقاشی معجزه‌ی کلام داشتند و این کلام خیلی تأثیر می‌گذاشت، روی تمام اطرافیان و باعث شد یک دامنه‌ی وسیع‌تری از انسان‌ها در جامعه تحت تأثیر ایشان قرار بگیرند که خارج از دنیا و فضای هنر بودند پس می‌توانیم بگوییم ایران درودی شامل همه‌چیز بود و یک موضوع خاص وجود نداشت و آن هم صداقت‌شان بود.

**محمودی:** بسیار جالب که شما دو بزرگوار اشاره کردید که ایران درودی یک شخصیتی بود که هم هنر داشت و هم کلام داشت و هیچ وقت مقایسه نمی‌کرد و هیچ‌وقت هم حسادت نمی‌کرد و همیشه زیبایی‌های دیگران را می‌دید، حالا سؤال دیگری من دارم که از استاد مهران‌دلان که به نظر من ایران درودی زمانی وارد دنیای هنر شد، در جوانی که هم در ایران و هم در غرب سبک مدرنیسم شکل گرفته بود و به اوج خودش رسیده بود و برایش فرصتی شد تا با جامعه‌ی سرشناس هنری ایران و غرب ارتباط برقرار کند دوران طلایی بود، آیا آن دوران باعث شد که سبک خود را پیدا کند یا این که کم کم سبک خود را پیدا کرد و شکل گرفت نظر شما چیست؟

**مهر اردلان:** وقتی این موضوع سؤال پیش می‌آید آدم کمی دست‌پاچه می‌شود، ولی واقعیت را بخواهم بگویم آن جوهر و ریشه‌ی اصالت در نهاد خود ایشان بود و بزرگترین قدرتش این بود که فریب مدرنیسم را نخورد من نمی‌دانم چه بخشی برای کارهای ایران درودی قائل شوم مدرن است یا کلاسیک است، همه چیز است آن یک هنر پایدار دارد. شاید اگر ۲۰۰ یا ۳۰۰ یا ۵۰۰ سال دیگر در مقام یک دوینچی زن مقایسه کنیم همچنان کارهایش زنده و پویاست. چرا؟ برای اینکه از آن اخلاق یا منشش این ریشه گرفته است ما هنرمند توانا خیلی داریم، اما اتفاقاً من اسم هم نمی‌خواهم ببرم استاد ارجمندی داشتیم که به رحمت خدا رفت و می‌گفت شما هنرمندان بزرگ را از دور ستایش کنید و لطفاً نزدیک زندگی خصوصیشان نشوید چون قاطی می‌کنید و درست می‌گفت اما استثنا این بانوی بزرگ این دو شاهد بزرگ هم که اینجا در محضرشان هستیم وقتی تازه به پوسته‌ی زندگی او نزدیک می‌شدیم، دلربایه‌هایش و آن نور درونش زنده می‌شد و یک موضوع هم این است که جناب دکتر اکتسابی نیست و ذاتی است و اصطلاحاً بخواهم بگویم آن جوهره‌ی خلقی ایران درودی یک الماس بود، الماس هم که می‌دانید به چه صورت ایجاد می‌شود از جنس زغال‌سنگ است، اما

میلیون‌ها تن فشار را دگرگون می‌کند و آن فشارها و کاستی‌ها و مشکلات چیزی بود که ایران درودی درخشان‌تر کرد ویران نکرد و خودش را نکشت و تا آخرین روز زندگی‌اش دوستان من شاهد هستند همواره، زبانم از احساسات بند می‌آید ولی همواره معلم بزرگی بود و من می‌خواهم بگویم مدرنیسمی که شما می‌گویید اصلاً ربطی به کارهای ایران درودی ندارد و ایران درودی کسی است که اگر من یک ایرانی بخواهم مثال بزنم ایران درودی است. ایرانی نمونه دارد مشخصات دارد، شناسنامه دارد ما وقتی که به افق‌های تابلوهایش نگاه می‌کنم چیزهایی از گذشته پیدا می‌کنم که دیگران ندیده‌اند، آقای دکتر من یک شهری را نگاه می‌کنم در کارهایشان که آرمان شهرش است در آرمان شهر هم جایی است که افلاطون است، که زندگی و سعادت در آنجا برقرار است. خطا کم است، حرمت بانوان در صدر است و بسیار چیزهای دیگر و آموزش چقدر مهم است که همه‌ی اینها در کارهای ایران درودی مشخص است و آن بلورهای که می‌ساخت پیام‌های الهی ایشان هستند نه به نگاه مذهبی بلکه به نگاه آیینی و کیهانی، این زن برای من اگر کمی بیشتر بگویم ممکن است یک قدیس باشد، قدیس‌ها مگر چگونه‌اند، بنابراین کار او نه مدرن است نه کلاسیک است و چیزی فراتر از اینهاست، یک آمیزه است و یک فرهنگ در نگاهش وجود دارد، می‌شود ساعت‌ها نشست و به تابلوهایش نگاه کرد و فقط هم نگاه نیست ما را بکشد به آن جهان ذهنی.

**محمودی:** الان نظر خانم تکتم نعیمی را می‌پرسیم؟

**نعیمی:** فرمایشات آقای مهندس صد در صد صحیح است ولی اگر بخواهم تخصصی‌تر به سبک خانم درودی بپردازم و اینکه سؤال شما بود که در واقع کی به این سبک دست پیدا کردند. ببینید من خیلی آثار ایشان را به خاطر کارهای مختلفی که داشتیم پروژه‌های مختلفی که داشتیم، خیلی روند تاریخی آثار را بررسی کردم و به دلایل کارهای پژوهشی که روی آثار ایشان انجام می‌دهیم رسیدن به سبکی که ما از ایران درودی می‌شناسیم خیلی تدریجی اتفاق افتاده است و دائماً با آن تحولات درونیشان این کارها شکل و حالاتش و احساساتش فرق کرده است. ما کارهایی از ایشان داریم که در سن ۱۳ سالگی، اولین کاری که از ایشان داریم در سن ۱۱ سالگی کار کردند و تصویر بتهوون را طراحی کردند و قاب بزرگی است که داریم و بعد از آن در ۱۴ سالگی این اول خیلی نکته‌ی مهمی است که ایشان در یک خانواده‌ی چند فرهنگی به دنیا آمدند و پدرشان معماری خوانده بودند از روسیه و یک بچه‌ایی در خانواده‌ایی متولد می‌شود، که اصلاً هنر را می‌شناسند و پدرشان کلکسیونر نقاشی بودند و اولین کتابی که ایران درودی با آن آشنا می‌شود آثار چاپی بوده که گراور بوده است. آثار موزه‌ی لوور بوده که پدر روی زانو می‌شاندند ایران خانم را و کتاب را نشان می‌دادند ببینید همین‌جور که رشد می‌کردند این هنرشناسی هم در ذاتشان رشد می‌کرد. خوب در سن ۱۱ تا ۱۴ سالگی خودشان یکسری کارهایی انجام می‌دادند بدون اینکه کلاس بروند، همین طراحی‌های بتهوون هست که خیلی دیدنی هستند و آنقدر قوی هستند که آدم باور نمی‌کند اینها طراحی آدم ۱۱ ساله بوده است و بعد برای ادامه تحصیل می‌روند و اولین نمایشگاه‌شان را در ۲۲ سالگی در شهر میامی آمریکا می‌گذارند و خانم درودی آنجا هنوز سبکی نداشتند و می‌شود گفت کارهایی را رئال می‌شستند و می‌کشیدند کارهایی از هنرمندان نامدار و مطرح است. یکسری تصاویر از مساجد اصفهان است و کارها حالت رئالی بوده است و جلوتر می‌روند و تا سال ۱۳۳۸ این روند ادامه پیدا می‌کند و در سال ۱۳۳۹ ایشان به ایران می‌آیند و نمایشگاه می‌گذارند و دوباره به اروپا برمی‌گردند و شروع می‌کنند وجوه دیگری از هنر را خواندند و خود را باور می‌کنند از فرهنگ جهانی و در سال ۱۳۳۹ آبستره را شروع می‌کنند و در کارها کارهای آبستره هم داریم. از ایشان و باز تا سال ۱۳۳۹ که دوباره راهی اروپا می‌شوند و بروکسل می‌روند و آنجا رشته‌ی ویتراژ رو شروع می‌کنند می‌خوانند و آمریکا

می‌روند و رشته‌ی تهیه‌کنندگی سینما را می‌خوانند در آن دوره از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ ما رد پای آثار مورد علاقه‌شان را در کارهایشان می‌توانیم ببینیم حتی کالیگرافی کار کردند و جزو اولین کسانی بودند که با زنده رودی و آن نسل شروع کردند کالیگرافی کار می‌کردند، بعد از آن در سال ۱۳۴۲ ایشان از آن نقاش‌های مورد علاقه کم کم شروع می‌کند به رها شدن و خودش شروع می‌کند برای خودش سبک ایجاد می‌کند و یک اثری دارند به نام سرزمین بیگانه در سال ۱۳۴۲ این اثر در فرانسه جزء آثار برتر می‌شود و جایزه‌ی نقاش خارجی فرانسه را دریافت می‌کند و بعد از آن از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹ کارها به یک شکلی بروز پیدا می‌کند که هنوز نورهای خانم درودی در آن نبوده اما کارها یک هیجان و در واقع یک برون‌ریزی‌های شدید روحی ایشان بوده است، که شاید یک جاهایی در بعضی از کارها بتوانیم رد پای جنگ جهانی دوم و آن تصاویری که در ذهنشان نقش بسته بود را ببینیم کارها بسیار سرعتی می‌شود. الان اگر شما کارها را ببینید یک جاهایی حتی بوم دیده می‌شود و ایشان خیلی سریع کار می‌کردند و خیلی جالب است که وقتی خودشان تعریف کردند که چه اتفاقی می‌افتد. من از نظر جسمی و از نظر فکری خودم را آماده‌ی یک انقلاب درونی می‌کردم حتی استراحت می‌کردم و چون به قول خودشان ریزه میزه هم بودند آن کارهای بزرگ را می‌خواستند اجرا کنند از نظر بدنی استراحت می‌کردند بوم را آماده می‌گذاشتند، رنگ را آماده می‌گذاشتند تا آن قلیان به لحظه‌ای برسد که به قول خودشان می‌گفتند من زمان را انتخاب نمی‌کردم، زمان من را انتخاب می‌کرد و آن حالت قلیان که ایجاد می‌شد ایشان از هر جهت آماده بوده که مقابل بوم سفید قرار گیرد و انفجاری رخ می‌داده که خودش هم نمی‌دانسته چه هست و ما کارهای بسیار شکوهمندی داریم از ایشان در آن دوره مثل راه پیروزی و کمی عقب‌تر از آن اثر جهانی نفت را ایشان خلق کرده بودند آن دوره‌ای که در واقع مردم به دوره‌ی نفت ایران درودی می‌شناسد. ایشان را در این سلطه‌ی بودن به اوج شکوفایی و اوج هنر خود می‌رسد و بعد از آن این روند و این سری کارها ادامه پیدا می‌کند تا حدود ۱۳۵۵، ۱۳۵۶ و این گل‌های ایران درودی در کارها کم کم شکل می‌گیرد و کم کم بروز پیدا می‌کند که کارهای آن دوره هم شاهکارهایی مانند به زلالی که عشق آفریده می‌شود و حتماً دیده‌اید که الان متعلق به موزه‌ی هنرهای معاصر است. داخل گنجینه هدیه داده‌اند خانم درودی به گنجینه‌ی موزه‌ی هنرهای معاصر آن زمان هم باز هنوز نورهای ایران درودی کم کم داشت شکل می‌گرفت اما نه به آن شکل و آن قدر بروز نداشته است، اما کارها باز هم سرعتی با ابعاد بزرگ ۳\*۲ متر بوده است. کارها بسیار رقیق یعنی با یک تاش یک حرکت در می‌آمده و یک گل یا یک بنا در می‌آمده است و سال ۵۷ با انقلاب در واقع یک‌جور دوره‌ی یخ کارهای ایشان شروع می‌شود و از نظر ایشان همه چیز دارای یک انجماد می‌شود و در واقع می‌گویند آن انجماد باعث می‌شده است که ما بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و به نسل بعد برسانیم و از آن برهه بتوانیم عبور کنیم و بعد از آن متأسفانه در سال ۱۳۶۴ که همسرشان را از دست می‌دهند خوب آسیب‌ها بوده اما خانم درودی یک کاراکتری داشت و همیشه از اتفاقات تلخ اتفاقات بزرگ می‌ساخت و اصلاً این ظاهر وجودی‌شان بود که هرچقدر آن رنج و مسئله بزرگتر بود ایشان بعدش یک پدیده‌ی بزرگتری از آن به وجود می‌آورد. آقای پرویز مقدسی را که ایشان از دست می‌دهند می‌گفتند که من سه سال خانه‌نشین شدم و سه سال من با هیچ‌کس معاشرت نکردم و مدیریت‌های طولانی بر خورشید بر چیزهای مختلف آنجا کم کم نورهای ایران درودی بروز می‌کند و خودشان همیشه می‌گویند نوری که در کارهای من بروز کرده آن نوری است که از عرفان شرق گرفته شده است. طبعاً اگر درون من به آن نور نمی‌رسیدم نمی‌توانستم بروزش دهم به خاطر اینکه خانم درودی اصلاً آتودی برای کار نداشتند و هرگز نمی‌شستند به این فکر کنند که من چه خلق کنم و الهامات و خلسه‌ی مغزشان بود برای همین بود که ایشان می‌توانستند پیاپی هشت ساعت یازده ساعت کار کنند، بدون اینکه احساس گرسنگی یا تشنگی کنند و زمانی که

پس از آن رنج بزرگ و آن خودسازی و خودکاوی بزرگ این نورها درونش شکل می‌گیرد سبکی می‌شود که ما الان به‌عنوان ایران درودی می‌شناسیمش.

## ایران درودی

نگاهم به زندگی فرق می‌کند این نگاه را به دست آورده‌ام و این برای درونم است و برای حس‌هایم است که دلم می‌خواهد همه چیز را باشکوه ببینم حتی مرگ را یا حتی به خاکسپاری همسرم را من نمی‌نشینم زار بزنم و گریه کنم می‌نشینم فکر می‌کنم که مرگ یک جور رهایی است، رهایی اجتناب‌ناپذیر است پس با آن برخورد متفاوتی می‌کنم من.

**محمودی:** توصیفی که شما کردید از خانم ریحانه اتحاد سؤال می‌کنم که چرا در اکثر کارهایش رنگ و فرم آسمان بسیار خروشان بود چه تفکر و چه اندیشه‌ای پشت آن بود؟ و چه پیامی را داشت؟

**اتحاد:** آقای دکتر محمودی من می‌خواهم کمی عقب‌تر برگردم و بعد به جواب سؤال شما برسم من با توجه به آن بازه‌ی زمانی که مجموعه جواهرات الهام گرفته شده از تابلوهای بانو ایران درودی را طراحی می‌کردم ساعت‌ها می‌نشستم و در یک روز یک تابلو را نگاه می‌کردم و یک تابلو روی دسکتاپ کامپیوترم بود و کارهای روزانه را که انجام می‌دادم آن تابلو را در هر لحظه نگاه می‌کردم یا وقتی شب می‌خواستم بخوابم روی گوشی آن تابلو را نگاه می‌کردم و آن قدر می‌دیدم تا خوابم می‌برد و روزی که بانو را دیدم و ملاقات کردم فکر کنم دی ماه ۹۷ بود و دقیقاً خانم نعیمی عزیز هم آن جلسه حضور داشتند و وقتی مجموعه را دیدم سؤالم از ایشان این بود که درست حس کردم؟ درست دیدم؟ حس‌های تابلوها درست منتقل شده است؟ بانو به من گفتند که کاملاً درست بوده و تا به امروز اولین کسی هستی که توانستی من را حس کنی لمس کنی و آن حس‌ها را در طراحی منتقل کنی خیلی حال عجیب و خوبی بود آن لحظه و می‌خواهم آن تجربه‌ی حس کردن را به شما بگویم به نظر من بانو اصلاً دنباله‌رو هیچ سبکی نبودند و همیشه این را از خودشان می‌شنیدیم که می‌گفتند من سبک خودم را دارم، سبک ایران درودی و همیشه این را می‌گفتند و این رشد را من رشد فردیت و انسانیت بانو می‌بینم.

یک مثال بزنم که می‌خواهم با این قضیه مقایسه و تحلیل کنم بانو هفت شهر عشق عطار را طی کرد، هفت شهر عشق عطار چیست؟ وادی اول طلب است بانو نقاشی و هنر را طلب کردند دنبال نقاشی رفتند و آکادمیک و تکنیک‌ها را یاد گرفتند چه در ایران و چه در فرانسه و به یک مرحله‌ای رسیدند که وقتی داشتند تکنیک‌ها را یاد می‌گرفتند و دنبال درخشش و نور بودند به این نتیجه رسیدند که درخشش و نور در ابزار نیست درخشش نور در قلب من است و من باید قلبم را روشن کنم من باید قلبم را نورانی کنم پس این اولین وادی بود که شروع شد وادی دوم عطار چیست؟ عشق خوب بانو از همان بچگی دچار عشق بودند عشق پدر، عشق مادر عشق خواهر ولی بعد بزرگترین عشق چه زمانی می‌آید؟ عشق همسر است و با عشق همسر پرواز می‌کنند و عروج می‌کنند و به یک عرش خاص از زیبایی عشق می‌رسند و وقتی که به عرش رسیدند و در اوج خوشبختی بودند و دیگر هیچ چیز از زندگی نمی‌خواستند سقوط کردند و به خاک افتادند متأسفانه.

## ایران درودی

پذیرفتن دل‌تنگی است که سخت است آن چیزی که به من درد داده است عشق بوده است و زخم‌هایش را سپاس دارم و تنها چیزی را که از خدا خواستم این بوده که به من توانایی این را بدهد که تا لحظه‌ی آخر زندگی‌ام همین جور عاشق باشم که الان هم هستم و برای این زندگی را تحمل خواهم کرد و دوست داشتن رمز زندگی است و چقدر قشنگ است که هم درد است و هم مرهم.

**اتحاد:** این عشق رفت و با مرگ آقای پرویز وادی عشق طی می‌شود و درد فراق می‌آید درد از دست دادن می‌آید. وادی بعدی

عطار چیست؟ معرفت است یعنی خدا را به اسمها شناختن و آن بازه‌ی زمانی که خانم نعیمی صحبت می‌کردند و آن یکی دو سالی که مدیتیشن کردند تا این غم را مرهم بگذارند، دقیقاً اسم‌های خدا و آن معرفت را داشتند حس می‌کردند که عشق چیست و من بعد از عشق باید چه کار کنم. با این نیرو و این اتفاق زندگی باید به کجا بروم؟ و نور را لمس می‌کردند، عشق را لمس می‌کردند، که اینها همه خصلت‌های خالق است و صفت‌های خالق یکتا است و بعد به وادی چهارم می‌رسند استقلال و بی‌نیازی بانو خود را بی‌نیاز از همه چیز می‌کنند، بی‌نیازی از حواشی بی‌نیاز از چیزهای سطحی زندگی و همیشه یکی از نصیحت‌هایی که به من می‌کردند به من می‌گفتند ریحانه فراتر عاشق باش، فراتر ببین، ریحانه فراتر زن باش مثل رفتار نرمال زنانگی معمولی را نداشته باش فراتر ببین، متفاوت تر باش یعنی به چنان به بی‌نیاز از لایه‌ی سطحی زندگی رسیدند و یک لایه‌ی بالاتر را لمس کرده بودند. که یک نگاه دیگری را داشتند بعد از آن غم‌ها به‌دست می‌آوردند وادی پنجم توحید است، یکتاپرستی است و این یکتا پرستی را شما لحظه به لحظه در بانو می‌دیدید که بانو می‌گفتند که البته من گفته‌های خودشان را می‌گویم که این مثال‌ها را کامل حس کنید و می‌گفتند که من هیچ کسم من یک نقطه‌ام در این عالم هستی و همه چیز اوست. می‌گفتند وقتی من نقاشی می‌کنم من نیستم، ایران نیستم و یک انرژی دیگری در من جاری می‌شود و من شروع به نقاشی کردن و اینها انرژی خالق است انرژی‌های هستی است که این اتفاق می‌افتد و از یک عالم دیگری می‌آید و بعد از نقاشی می‌دانیم وادی ششم حیرت است و حتی همیشه خودشان می‌گفتند که نقاشی که تمام می‌شود آن انفجار نور را من می‌شنوم مانند صدای رعدوبرق است و متوجه می‌شدم که نقاشی تمام شده حیرت می‌کنم خودم از کار خودم شگفت‌زده می‌شوم و می‌گفتند می‌مانم که چه چیزی خلق شد و چه انرژی بود که من کجا بودم و الآن کجا هستم خوب این حیرت است وادی حیرت است و بعد وادی هفتم فقر و فنا است بانو بعد از این همه که وادی‌ها را لمس کردند و حس کردند به مرگ و یکی شدن پیوستند و یکی شدند با خالق هستی و آخرین اثرشان خلق شد طبق گفته‌ی خودشان و دقیقاً تمام این وادی‌ها را شما در نقاشی‌ها به ترتیب و دانه به دانه می‌بینید روزهایی که عشق را از دست دادند آسمان تاریک شد و زمین نورانی شد و عشق از زمین بیرون می‌آمد ولی وقتی که درد را رد کردند عشق مانند آبشار از آسمان ریخت. پس اگر شما بخواهید این سبک را توجیه رویش بگذارید یک عالم لغت‌های علمی روی آن می‌آید ولی هیچ‌کدام از اینها نیست بلکه این فردیت و شناخت انسانیت بانو بوده است و اینکه در سؤال شما گفتید چرا آسمان، این دقیقاً شعری است که من از خودشان شنیدم که گفتند ما از بالایم و بالا می‌رویم و همیشه بیشتر اوقات بانو می‌گفتند که من وقتی نقاشی می‌کنم، اشعار مولانا را گوش می‌کنم. خوب این یعنی یک عرفان یک خلسه یک دنیای دیگر یک جهان دیگر و همیشه حس‌هایشان با آسمان تعریف می‌شد. چون در دنیای خودشان حس‌ها را با رنگ‌های طبیعت و آسمان می‌دیدند و وقتی نقاشی می‌کردند، در یک حالت خلسه می‌رفتند و آن انرژی که به ایشان وارد می‌شد دست‌ها رنگ‌ها و نقشه‌ها را ایجاد می‌کرد و آن آثار خلق می‌شد که ما نمونه‌اش را همین پارسال بود فکر کنم خانم تکتیم نعیمی می‌دانند یک عکسی از تلسکوپ هابل آمد از کهکشان و کیهان که دقیقاً منطبق بود با یکی از نقاشی‌های قدیمی بانو که خودشان می‌گفتند من کجا بودم که همچین چیزی را تصویر کردم و دقیقاً بانو پرواز می‌کردند به کیهان و جهان هستی می‌رفتند و به یک عالم دیگری می‌رفتند و آن حس‌ها با هم تعریف می‌شد و شما تمام اینها را در آثار بانو مشاهده می‌کردید و آسمان همان کیهان و جهان و هستی است و شما فضاهایی را در نقاشی می‌بینید که هر انسانی با چشم عادی نمی‌بیند و این چیزهایی بود که من از بانو حس کردم و می‌دیدم آقای دکتر.

**محمودی:** خوب با صحبتی که خانم اتحاد کردند برای من جالب بود که چگونه توصیف کردند و با توجه به سن و سال آقای

هوشنگ اردلان استاد عزیز سوآلی به ذهن من رسید که در کارهای ایران درودی پیام‌هایی که در کارهایش بود قبل از انقلاب و بعد از انقلاب تغییری نکرد که یک فرصت‌طلبی در آن دیده می‌شود تحول پیدا کرد و زمان اثر گذاشت ولی تغییر جهت نداد و متأسفانه در بین هنرمندان دیده‌ایم که تغییر چهره داده‌اند من تصورم این است که به همین دلیل همه‌ی اقشار جامعه همیشه به آن احترام گذاشتند و این نگاه من است شما چه نظری دارید؟ شما هم با من هم عقیده هستید و اگر هم عقیده هستید چرا؟

**مهردادلان:** فراتر از هم عقیده بودن من یک بخش‌بندی در ذهنم دارم و به عزیزان می‌گویم حتی در مقوله‌ی معماری هم که خود شما استاد برجسته هستید هنگامی که دانشجویان نوپای امیدوار به آینده ولی خام را می‌خواهد خطی به آنها دهد چهار مرحله را باید طی کند روش، دانش، بینش و منش. اکثر هنرمندان ما ممکن است من دشمن تراشی کنم ولی از چیزی باک ندارم چون حقیقت‌گویی زیباست تا مرحله‌ی دانش تمام می‌شوند محمدمهدی عزیز، ویژگی ایران درودی در این بود که بینش یافت و به منش ختم کرد کارش را برای همین فریب نخورد و آن چیزی که خانم مهندس اتحاد گفت آن هستی بود که رشد کرد مانند سروی که بالا می‌آید و طبیعی است زمان انسان را متحول می‌کند تغییری نکرد و کامل شد و من سپاسگزاری می‌کنم از شما برای برقراری این برنامه و حرف‌های بسیار دلنشینی شنیدم در این برنامه که نشنیده بودم از طریق توضیحات خانم تکتم نعیمی و خانم مهندس اتحاد عزیز و چیزهایی دانستم که قبلاً نمی‌دانستم و بسیار کارشناسانه هم ایشان توضیح دادند هم خود خانم مهندس و بزرگترین تأثیر کلامش برای من شنونده این بود که اینها همدم و هم‌نشین این بزرگوار بودند و من ضمن اینکه توانسته باشم پاسخ شما را جواب دهم با یک مطلب عریض خودم را تمام می‌کنم و شنونده و آینه دار شما باقی می‌مانم ببینید. ما همیشه در دعا‌های خیر گذشتگانمان و بزرگانمان می‌گویند که الهی عاقبت‌به‌خیر شوی و به زبان ادبیاتی‌اش می‌گویند الهی رستگار شوی و خلاصه‌ی حرف من این است که چهره‌ی این بزرگوار یک رستگار زمانه بود و ایران درودی رستگار رفت به هجرت رفت، مسافرت رفت و او فوت نکرد. اگر بخواهم کمی سورنال کنم این صحبت‌هایی که در گفته‌های ما ایجاد می‌شد حضور ایشان است و من یک اعتقادی دارم به‌رحال می‌گویم یک چهره‌ی نمونه و در ادبیات ما هم یک شعر معروفی است که می‌گوید خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار و دقیقاً این شعر در مورد ایران درودی صدق می‌کند روانش شاد، سرفراز آزاد و رها و در بین ما و ناظر کسانی که دوست داشت.

**محمودی:** بله این لغت‌های زیبایی که به کار بردید من یاد این افتادم که ایران درودی درگذشت و این لغت در یعنی از در گذشت و به آن دیار رفت.

**مهر اردلان:** سروده‌ایی در بدرقه‌ی روان پاک ارجمند هنرآفرین و بانوی سرفراز ایران زمین ایران دخت درودی:

باز دردی آمد و هم‌خانه شد خانه‌ی دل از غمی ویرانه شد خلعتم شعری است چنان جامعی زینت آرای تن فرزانه‌ای، مهربانی بود و میهن نام بود هر سلامش جان صد پیغام بود مهربانو بود و بس مهرآفرین نام ایران دختر ایران زمین در پیامش جوهر نوری سپید، خود چو نوری گشت و چون مرغی پرید تا به ابدیت خدایی سرزند حلقه بر دروازه‌ای دیگر زند همچو سروی سبز در بستان جان می‌خرامد یادگارش جاودان.

**محمودی:** خوب خانم نعیمی عزیز بعد از شنیدن شعر بسیار زیبایی که استاد هوشنگ مهردادلان در شبی که بانو در گذشت سرودند نظر شما را بپرسم و اینکه ما درست فکر می‌کنیم که ایران درودی هیچ تغییر چهره و تفکری نداد و قبل از انقلاب نسبت به بعد از انقلاب برای فرصت‌طلبی که متأسفانه شاهد خیلی از هنرمندان به نام بودیم که تغییر چهره دادند ولی ایران درودی تغییر چهره

نداد و تصور من این است که به همین دلیل همه‌ی جامعه و قشرهای مختلف تا آخر عمر او را دوست داشتند، درست فکر می‌کنم یا نه؟

**نعیمی:** درست فکر می‌کنید، صد در صد آقای مهندس شعر به حقی سرودند در مورد بانو درودی، فقط یک مسئله‌ایی را من دلم می‌خواهد به آن اشاره کنم خانم ایران درودی در هیچ دوره‌ایی با سیاست زمانه‌اش همسو نبود. چرا؟ چون ایشان همیشه یک دغدغه‌ی بزرگی داشت به نام ایران و آنقدر خود ماهیت ایران برای ایشان مهم بود در هر دوره‌ایی اگر که ایشان احساس می‌کرد کاری انجام می‌دهند که به نفع منافع ایران نیست در آثارشان بروز می‌کرد و همیشه جزو گفته‌های خودشان این بود که می‌گفتند نقاش باید شاهد زمانه‌ی خودش باشد و این شاهد زمانه بودن را در کارش بروز دهد و نسل‌های بعدی زمانی که مراجعه می‌کنند. در واقع از اتفاقات سیاسی زمانه آثار متوجه بشوند اما نیازی نیست که نقاش به زبان یک سیاست‌مدار برخورد کند و صحبت کند نقاش با زبان خودش با مشاهده‌گری خودش و بروزش در آثارش کارش و وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، ایشان پیش از انقلاب هم جاهایی که احساس می‌کردند به نفع منافع مملکت نیست اعتراض‌هایشان را داشتند و به قول خودشان شخصیتی داشتند که می‌گفتند این خصلت خراسانی‌ام است و می‌گفتند من زیر بار حرف زور نمی‌روم و حالا هرکسی این حرف را زده باشد در آن دوره و در این دوره ایشان یک خط فکری مشخص خودشان را داشت آدم بسیار استواری بود، آدم بسیار ثابت قدمی بود و هدفش چیزی جز میهن‌پرستی نبود و اصلاً بی‌نیاز از این بود که بخواهد تغییر مسیر دهد و یک خصلت بسیار عجیبی را از کودکی در خودش رشد داده بود و من همیشه متحیر بودم که چه جوری یک بچه به آن سن می‌تواند تشخیص دهد که چه راهی را باید انتخاب کند و آن استقلال بود ریحانه جان هم یک جایی در صحبتش اشاره کرد خانم درودی آدم بسیار مستقلی بودند این استقلال ایشان را بی‌نیاز می‌کرد نه مسائل مالی نه مسائل موقعیتی اجتماعی هیچ، یک بی‌نیازی در ایشان بود که باعث می‌شد بابت هیچ چیزی نخواهند هزینه کنند از خودشان از هویتشان از اعتقاداتشان عبور کنند می‌گفتند، من قناعت می‌کنم چه لزومی دارد اگر نمی‌توانم یک‌شبه چیزی را داشته باشم راهش این است که قناعت کنم این بود. که واقعاً یک شخصیت مستقلی داشتند و دغدغه‌ی ایشان خیلی میهن‌شان بود همیشه می‌گفتند من با دوره‌های سیاسی ایران حالم خراب می‌شود. وقتی ایران مریض می‌شود من هم مریض می‌شوم وقتی ایران بیمار است در وجود من حتی در جسم من این بروز می‌کند و واقعاً افتخارشان همیشه میهن‌پرستی‌شان بود و می‌گفتند من یک نقاش میهن‌پرست هستم و میهن‌پرستی برای من در اولویت هست نسبت به نقاش بودن ببینید ایشان یک تابلویی دارند به نام تابلوی نبض تاریخ، نبض تاریخ نشان می‌دهد. تخت جمشید در حال سوختن است و به قول خودشان می‌گفتند نه یک‌بار چندین بار سوخته است. اصولاً تخت جمشید نقطه‌ی عطف کارهایشان بود همیشه وقتی می‌خواستند احساسات سیاسی خودشان را بروز دهند حتماً تخت جمشید یک نقشی ایفا می‌کرد در آن تابلو یا تابلوی گسستن نشان می‌دهد که تخت جمشید در حال پاره شدن و تکه‌تکه شدن است یعنی یک حالت انفجاری دارد آن تابلوی گسستن و این احساسیت که می‌گویند ایران برایش اتفاق می‌افتد و این چند پاره شدن ایران است که در آن کار گسستن بروز می‌کرده یا کار دیگری دارند که بسیار عجیب است تابلوی از این گونه رستم و اگر شما آن را ببینید همه جای آن را خون گرفته است. جنین لهیده شده دارهایی که در طرفین گذاشتند اما یک گلی دارد رشد می‌کند و می‌گویند این شرایط سیاسی ایران است که ایران با تمام مسائلی که تحمل کرده و با تمام خون‌هایی که دیده است باز ادامه پیدا می‌کند و رشد پیدا می‌کند چرا که بقا چیز مهمتری است.

**محمودی:** با صحبت‌هایی که شما کردید من از خانم اتحاد سؤال دارم با همین صحبتی که گفتید در کارهایش تابلوی تخت

جمشید بارها دیده می‌شد ایران و وضعیت ایران را نشان می‌داد، من نظرم این است که در آثارش کمتر طراحی چهره و انسان و آناتومی را نشان می‌داد و شاید خیلی قوی نبود به نسبت و در طراحی طبیعت و خصوصاً آسمان خیلی قوی بود و به نظر من شاید آن کسری را اینگونه جبران می‌کرد ولی در عین حال از هیچ‌کس کپی نمی‌کرد حتی در جوانی‌اش و سبک و مسیر خودش را داشت و آن توانی که داشت در آسمان در طبیعت همیشه آن رخدادها را نشان می‌داد خانم ریحانه اتحاد آیا شما هم نظرتان با من یکی است؟

**اتحاد:** آقای دکتر جسارت نباشد من کاملاً مخالف هستم با نظراتتان اتفاقاً در ابتدای صحبت‌ها خانم تکتم نعیمی که داشتند در مورد آثار بانو صحبت می‌کردند اشاره کردند که بانو در نقاشی پرتره و انسان بسیار قوی بودند و حتی در خاطراتشان هم می‌گویند نمونه‌هایش هم هست از شباهت بسیار زیادی که کار می‌کردند و قدرت نقاشی بسیار قوی که در کشیدن چهره داشتند دقیقاً دوران دبیرستانشان هست که با خودشان عهد می‌کنند که دیگر تصویر نکشند که نقاشیشان به سمت نقاشی بازاری نرود و از این همه شباهت در کشیدن تصویر می‌گفتند ترسیدم به همین دلیل عهد کردم که نقاشی پرتره و انسان را کنار بگذارم. من می‌توانم به شما بگویم که بانو هیچ‌گاه دنبال لایه‌ی سطحی جامعه و زندگی نبودند و شما این را در نقاشی‌ها می‌بینید و کمی تخصصی‌تر و روانشناسی به قضیه نگاه کنیم طبق گفته‌ی فروید و یونگ که می‌گویند زبان رویاها زبان سمبل‌هاست و بانو هم با زبان سمبل‌ها نقاشی می‌کرد و شما شاید به‌صورت واقعی انسان را نبینید ولی سمبلی از انسان را می‌بینید، گل‌ها مرواریدها حتی شکل مرواریدها اینها همه سمبل بودند و لایه‌ی دیگری از انسان را بانو در نقاشی‌هایشان تصویر می‌کردند و می‌گفتند من می‌خواهم انسان‌ها با دیدن نقاشی‌های من لایه‌ی دیگری از خودشان را ببینند و از لایه‌ی دیگری از شعور و انسانیت خود را ببینند نور قلبشان را ببینند و هرکدام از آن گل‌ها و مرواریدها سمبل یک چیزی بود حتی من می‌توانم به شما بگویم اگر آثار را بررسی کنید از زمانی که همسرشان فوت کردند یک اشک مرواریدی در کارها دیده می‌شود و این سمبل اشک خودشان و دردشان بوده است. یا اینکه اگر از میهن‌پرستی صحبت می‌کردند تاریخ پرافتخار ایران را می‌دیدید یعنی هرکدام از اینها سمبلی بودند و آن نقاشی لایه‌ی سطحی را شما نمی‌دیدید مثل اینکه خود فروید و یونگ هم می‌گویند که رویاهایتان را می‌خواهید تعبیر کنید باید زبان سمبل‌ها را یاد بگیرید و هر کسی هم اگر می‌خواهید تابلوهای بانو را تعبیر کنیم باید زبان سمبل‌ها را یاد بگیرید و اگر هرکسی می‌خواهد تابلوهای بانو را تعبیر و تحلیل کند باید زبان سمبل‌ها را یاد بگیرد که بدانند گل یعنی چی آن مرواریدی که آنجاست یعنی چی درخشش نور یعنی چی و بانو هیچ‌گاه خودشان را درگیر یک‌سری حواشی که ما سطحی در جامعه می‌بینیم نمی‌کردند و یک نوع دیگری نگاه داشتند به تمام اتفاقات جامعه، حالا می‌خواست برای ایران باشد یا جهانی باشد و حتی در این ۲ سال اخیر کرونا شما اگر دقت کرده باشید بانو به خلوت رفت و آن آتلیه‌شان شد میکده‌شان و به قول شمس تبریزی بزرگ می‌گوید در میان باش و تنها و خود بانو هم می‌گویند، می‌گویند وقتی ادعای مالکیت جهان را کردم و بعد به این رسیدم که فقط مالک تنهایی خویش هستم.

### **ایران درودی**

هنگامی که عشق به سراغم آمد ادعای مالکیت جهان را کردم، همه کس و همه چیز را متعلق به خود دانستم امروز که تهی از خودخواهی‌ها نگاهی عاشقانه به زندگی دارم تنها از تمام مالکیت‌ها صاحب تنهایی خویشم و فروتنانه غیاب حضورم را احساس می‌کنم این است نظام عشق که هیچ کس نبودم.

**اتحاد:** و می‌گویند وقتی ادعای مالکیت جهان را کردم و بعد به این رسیدم که فقط مالک تنهایی خویش هستم پس با سمبل با

نور، گل‌ها صحبت کردند با ما انسان‌هایی که شاهدشان هستیم به نظر من این‌طور بود.

**محمودی:** زمان ما به انتها رسیده است و آخرین سؤال که اول از استاد هوشنگ مهراردلان سؤال می‌کنم بانو ایران درودی نمایشگاه‌های مختلفی را در جهان برگزار کرد و همین‌طور در ایران و دوران طلایی را گذراند تا آخر عمر، من سؤال این است که آیا به‌عنوان یک نقاش برجسته در سطح جهان است یا در سطح خاورمیانه یا در سطح کشورمان واقعیت را باید بپذیریم در خیلی از هنرها ما ایرانیان جایگاهی در سطح جهان نداشتیم در خیلی از هنرها و حتی ما خاورمیانه‌ای‌ها نداشتیم در دوران معاصر را می‌گوییم، ولی ایران درودی در همه جای دنیا نمایشگاه گذاشت و برگزار کرد و تا آخر عمر هم سبک خودش را داشت صحبت آخر و کلام آخر شما چیست از این لحاظ در خدمتیم.

**مهراردلان:** ببینید دکتر من می‌خواهم خیلی از جان و دل صحبت کنم وقتی از حافظ صحبت می‌کنید، حافظ کسی بود که از شیراز بیرون رفت و همه می‌دانند این تراشه‌ی الماس چه بود و به عقیده‌ی من اتفاقاتی که افتاده اتفاقات اصلی نبوده حتی بگویم از جنگ جهانی هم حتی آن طرف‌تر دوره‌ی صفویه ایران درودی کسی بود و کسی هست که به مقام مهربانویی معنا بخشید با زبان نقاشی و جالب است نقاش معمار و ژن معماری را از پدر گرفت و این در قلمش هست و من به‌عنوان یک معمار می‌بینم و فرصتی باشد در همین دانشگاهی که در معیت شما هستم می‌توانیم جلسه‌ای بگذاریم و این را ضبط کنیم و فراگیر کنیم. ایران درودی یکی از آن چهره‌های بسیار استثنایی، بزرگترین مقامی که در دل من دارد در کسوت مهربانوان به مقام مهربانو معنا بخشید با ادبیات معماری گول مدرنیسم را نخورد گول هیچ‌کسی را نخورد و او فقط مکتب عشق را انتخاب کرد و در عشق هم رنج است، رنج‌های عمیق هست و او کشید. بنابراین برای من یک چهره‌ی عمیقاً ایرانی است و کلیددار آینده است برای مهربانوان ایران و به نظر من او هست و شاهد خواهد بود و پشت سر او یک لشکر عظیم که ۲ تا از آنها الان اینجا نشسته‌اند.

**محمودی:** بسیار عالی، خانم ریحانه اتحاد نگاه شما چیست؟

**اتحاد:** آقای دکتر به نظر من بانو یک شخصیت بسیار کنجکاو داشتند و جستجوگر ایشان بعد از دوران دبیرستان خارج از ایران زندگی کردند و سفرهای بسیار زیادی رفتند و می‌توانیم بگوییم زمان رشدشان در خارج از ایران بوده است و بعد بازه زمانی‌هایی که ایران می‌آیند و باز سفر می‌کنند و می‌روند و می‌توانیم طبق گفته‌ی خودشان که می‌گفتند کشور اول من کشور پرافتخار من ایران است. بعد فرانسه هم کشور دوم من است و به‌نوعی می‌توانیم بگوییم ایران درودی بر روی زمین زندگی کرد و مرزی برایشان نبود، محدودیتی برایشان نبود که بگویند، فقط اینجا یا فقط آنجا و اصلاً به این جور مسائل فکر نمی‌کردند و فقط به این قضیه نگاه می‌کردند که من چه کاری می‌توانم بکنم و چطور کارم را پیامم را اثرم را به نمایش بگذارم برای همین هرجایی که فکر کنید و موقعیت‌هایی را که برایشان پیش می‌آمد برای هدفشان تلاش کردند حضور داشتند، نمایشگاه گذاشتند و کسی که تمام وجودش عشق است کسی که وجودش اصلاً حسادت ندارد، رقابت ندارد، دو به هم زنی ندارد یا اینکه بخواید مانع پیشرفت کس دیگری بشود که بخواید جلوی آن را بگیرد به این چیزها اصلاً فکر نمی‌کرد و وقتی انسان چنین انرژی دارد پخش می‌شود و جلو می‌رود و نمی‌توانیم بگوییم ایران درودی ایران یا خارج از ایران در هر جایگاهی که قرار گرفتند مورد توجه بودند و دوستانی داشتند نمی‌گویم دشمن‌ها یا نامهربان‌هایی نداشتند آن هم داشتند ولی زیبایی‌ها را دیدند و با زیبایی‌ها پیشرفت کردند و جلو رفتند همین نگاه متفاوتشان باعث متفاوت بودنشان و رشد کردن و بزرگ شدنشان بود و معروفیتشان و من در انتها می‌خواهم چیزی را که من شاهدش بودم بگویم شاید حتی برای خود ما

جوان‌ها بارها پیش آمده مخصوصاً در این چند سال اخیر که شرایط زندگی بسیار سخت شده ما گاهی می‌گوییم خدایا خسته شدم می‌خواهم بمیرم یا حتی گاهی اوقات به خودکشی فکر می‌کنیم. من بانو ایران درودی را می‌دیدم و در خلوتشان بودم تمام وجودشان درد بود و درد جسمانی داشتند بیمار بودند سختی‌های زیادی در زندگی داشتند و غیر از درد و رنج و دردهایی که عزیزانشان را از دست داده بودند و در وجودشان بود درد جسمانی داشتند ولی قسم می‌خورم و خانم نعیمی هم حتی شاهد هستند من یک‌بار از بانو نشنیدم که خدایا خسته شدم من را ببر دیگر و هیچ‌وقت این جمله را از ایشان نشنیدم و همیشه باوری که به اطرافیان‌شان می‌دادند انرژی زندگی بود بودن بود و اینکه من مسئول هستم در زندگی و هنوز کلی کار دارم و هدف دارم آرزو دارم و من زندگی را دوست دارم. برای همین وقتی که رفتند درسته سانشان بالا بود ولی هیچ‌وقت باور رفتنشان را ندادند به خاطر همین الان خیلی سخت است و یک خلاً بزرگی برای همه است حتی کسانی که بانو را نمی‌شناختند و از دور فقط ویدئوهایشان را می‌دیدند من می‌شنوم که می‌گویند یک جوری می‌شویم وقتی می‌بینیم نیست و رفتند و می‌توانیم بگوییم یک خلاً بزرگی برای من در زندگی و قلبم شدند ولی می‌دانم به‌عنوان یک روح راهنما حضور دارند و انرژی‌شان در بعد دیگری است و حتی امروز هم شنونده هستند و شاید خوشحال باشند که این صحبت‌ها را شنیدند و درست و به شایستگی در موردشان صحبت کرده باشیم و فقط می‌توانم بگویم خیلی دلم برایشان تنگ شده است.

**محمودی:** آخرین سؤال از خانم نعیمی عزیز که ایشان هم تا روزهای آخر کنار این بانوی بزرگوار بودند کلام آخر این نشست و کلام آخر خودشان را بفرمایند.

**اتحاد:** خیلی خیلی ممنونم از برنامه‌ایی که برگزار کردید من چند تا جمله از جملات همیشگی‌شان می‌گویم خانم درودی بسیار آدم سپاسگزاری بود و همان‌طور که ریحانه جان گفتند و آقای مهندس گفتند آدم شاکر و سپاسگزار و رضایتمند از زندگی بود ولی همیشه یک جمله‌ی خاص داشتند که می‌گفتند زندگی بهترین چیزهایی که می‌تواند به یک انسان بدهد به من داد خانواده‌ی خوب و با فرهنگ حرفه‌ی بی‌نظیر و دوستانی که من را سر سفره‌ی مهرشان می‌نشانند و می‌گفتند مهمترین اصل نگاهی عاشقانه داشتن به زندگی است. نمی‌شود که خاصیت عشق نباشد نمی‌شود تنفر باشد و شما اثر هنری خلق کنید، پس با خالص‌ترین و زیباترین حس انسان است که می‌شود نقاش بود و نقاش عاشق بود عشق به زندگی و عشق به ایمان و جمله‌ی آخر می‌گفتند من آرزو دارم اگر از من چیزی به یادگار می‌ماند نقاشی‌هایم نباشد بلکه این باشد که من انسان خوبی باشم.

**محمودی:** خوب همین هم هست و شما ۳ بزرگوار صحبت کردید چیزهایی که از ایران درودی مانده است فقط تابلوهایش است، خاطراتش است، رفتارش است و تفکرش است و امیدش است که به ایران بوده است و تا روز آخر بوده و امیدوارم که این نگاه برای جوانانی که پیرو آن مسیر هستند باشد من تشکر می‌کنم از شما ۳ بزرگوار که آنقدر قشنگ و زیبا از این بانو یاد کردید و خاطراتتان را گفتید و دیدیم چقدر مثبت بود و تأثیر روی ما ۴ نفر گذاشته است و امیدواریم که در آینده ایران درودی‌های فراوانی را ما داشته باشیم، که به امید زندگی بهتر برای کل ایرانیان باشند تشکر می‌کنم از شما عزیزان این برنامه از طریق اینستاگرام مجله‌ی ایوان و کانال اندیشکده‌ی هرم پی کانال تلگرام و آپارات و یوتیوب پخش می‌شود تشکر دارم از شما بزرگواران که بسیار خوب و صادقانه خاطرات خودتان را تعریف کردید.

*ممنون از شما و خدا نگهدار*